

به نام خدا

نغمه‌ی آرچنگ

(شرحی بر مقدمه‌ی موسیقی مقامی درّه و دلتای هیرمند)

نگارش:

غلامعلی رئیس‌الذکرین

«دهبانی»

سرشناسه	: رئیس الذاکرین ، غلامعلی ، ۱۳۱۸
عنوان و نام پدیدآورنده	: نغمه آرچنگ : (شرحی بر مقدمه ی دره و دلتای هیرمند) نگارش
	غلامعلی رئیس الذاکرین دهبانی
مشخصات نشر	: زاهدان ، غلامعلی رئیس الذاکرین دهبانی (۱۳۹۶)
مشخصات ظاهری	: ۱۸۲ ص
شابک	: ۵ - ۷۶۰۴ - ۰۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: موسیقی محلی -- ایران -- سیستان
موضوع	: Folk music -- iran -- Sistan
موضوع	: ترانه ها -- محلی ایرانی -- سیستان و بلوچستان
موضوع	: Folk songs, Iranian -- Sistan and Baluchestan
رده بندی کنگره	: M ۸۲۰ .۹۳۷ ۱۳۶۹
رده بندی دیویی	: ۷۸۹/۹۷۴
شماره کتابشناسی	: ۴۷۲۹۱۵۴

نغمه ی آرچنگ

(شرحی بر مقدمه ی موسیقی مقامی دره و دلتای هیرمند)

نگارش : غلامعلی رئیس الذاکرین «دهبانی»

ناشر : مؤلف

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۶

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات : ۱۸۲

طرح پشت جلد : پریان رئیس الذاکرین «دهبانی»

چاپ : دقت

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	مقدمه
۹	دلبستگی به موسیقی شرق
۱۳	آواهای ماندگار
۱۶	موسیقی مکتوب بر گرفته از خاطرات خردسالی
۱۹	مُقوم‌های محلی سیستانی
۱۷۷	مروری بر مُقوم‌های بی کلام

سر آغاز

خجالت زده‌ی خویشتنم که با همه‌ی کوشش نتوانستم گنجینه‌ی هنر موسیقی دیار خود را که از هنرمندی گمنام اما بسا چیره‌دست و آگاه، چونان دُرهای نایاب، زیور صندوق دل شیفته و شیدای خود ساخته بودم، آنگونه که دلخواه من بود در این برهه‌ی واسفای سیستان خرابی بگه‌ی برگ زربنی از بلندجایگاه گذشتگان خود رو کنم. اما در این خانه اگر کس است را همین اندک بس است که مشت نمونه از خروار است که با خون دل و با دید آینده‌نگری در روزگارن بهروزی ایران زمین در رادیو ضبط کردم و در سیه‌روزی روزگاران سیه‌بینان که چشم دیدن فرهنگ کهن ایران زمین را نداشتند، به دست دُرخیمانه‌ی کوردلی ناآاده و درم جگهان شومی به همراه خروارها نشانه‌های هنر این سرزمین در آتش کینه و شراره‌های خشم ناخردانه‌ی او سوختند.

حدود چهل سال است که می‌کوشم تا آن اندک به جامانده‌ی کم‌کیفیت اما بسا گرانبار را روح دوباره ببخشم که در این غروباهنگام عمر اماس به ماندگاری این گنجینه نمی‌بینم و دریغ از اندک سرانجامی تا در این سرگردانی بهایی همراهی بسا بخردانه‌ی شیرپاک خورده‌ای جوان و دلباخته‌ی سیستان، آقای مهدی گلشی، با بند کاست‌ها به سی‌دی و افزایش کیفیت صدا مایه‌ی امیدواری من شد. با همه‌ی اینها عدد تانای من در تفکیک ملودی‌های هم‌تراک، و حتی جداسازی خود تراک‌ها تا این لحظه بزرگترین مشغله‌ی ذهنی من است. اهمیت نگرانی من در این بخش کار زمانی آشکار می‌شود که متأسفانه هیچ کس جز من نام یک یک این ملودی‌ها را نمی‌داند و از بخت بد در هیچ جایی نیز ثبت نشده است؛ زیرا این از عادات معمولی نوازنده‌ی این ملودی‌ها بود که ابتدا نام آن را می‌گفت و سپس آن را می‌نواخت و من اینگونه نام این مقوم‌ها یا ملودی‌ها را یاد گرفتم. شماری از این ملودی‌هایی کلام و شمار بیشتری دارای شعر و کلام است که به جهت حفظ

عزت کلام گویشی مردم دیار خود، ناگزیر به بازسازی شعر این ترانه‌ها شدم؛ اما محتوای کلام یا موضوع هر ترانه همان چیز است که از زبان نوازنده‌ی اصلی شنیده‌ام. همه‌ی این رخدادهای تشویش برانگیز مربوط می‌شود به برهه‌ی زمانی یک ماه پیش تا اوایل دهه‌ی پنجاه که برای اولین بار با این نوازنده‌ی چیزه دست برخورد کردم. گام مهم قضیه از حدود یک ماه پیش شکل گرفت. از روزی که دوستانم استاد عارف و شهنازی از من خواستند تا نسبت به بازسازی و احیای این ترانه‌ها اقدام کنم. دوست گرانمایه، جواد شهنازی، که زحمات ایمان در امر تدوین و انتشار مجموعه‌ی فرهنگ گویشی سیستان «خنج» بر هیچکس پنهان نیست، سهم به سزایی در تایید، آوانگاری و ویرایش این اثر داشته‌اند که جا دارد بخاطرهای این همراهی‌ها و تشویق و ترغیب‌های صمیمانه از ایشان سپاسگزار باشم.

غلام‌حسین رئیس‌الذاکرین «دهبانی»، آذرماه ۱۳۹۵

آنچه مرا به نگارش این مجموعه وا داشت، این جمله‌ی معروف
مؤلف گمنام تاریخ سیستان است که می‌گوید:
«و تا پارسیان بودند سخن برود گفتندی به شیوه خسروانی» و من
خود نیز اینگونه بومی سرای و خواننده شدم.

غ.ر. دهبانی

مقدمه

خردسال بودم و هنوز به سن مدرسه نرسیده بودم. هنوز بسیاری از کلمات محاوره‌ای را شکسته بسته تلفظ می‌کردم؛ در عین حال اشعاری را که خیلی دوست داشتم به زودی از دوستان هم سن و سالم یاد گرفته‌ام. کریچو کریچو پندونه - رمضان‌ی خوانی یا رمضونیکه - کلور کلور ایزه - ارّه غنی - اسُرو، بسیاری از اشعار کودکانی دیگر را خوب یاد گرفته بودم. اما با واژه و مفهوم شعر هیچ‌گونه آشنایی نداشتیم. چنین می‌پنداشتم که نوای ضربی غیچک نوازنده‌ی دوره‌گرد یا «چلی» آن وزگاری که از حد «بُو قُرُنک» و «سیه کجک جان» فراتر نمی‌رفت، همان چیزی است که مردم به آن شعر می‌گویند. کمی بعدتر که بزرگتر شده بودم با واژه‌ی «سیتک» و «چاربیتی» و «آلکه» و «الکه» و «رباعی» و «لوتی» خوانی آشنا شدم. جاذبه‌ی شخصیتی دو سه مرد تنومند و گندم چهره صفت و دایره نواز به نام «پسران دولت» در نظر من اولین منظر واقعی شعر و موسیقی بومی بود که معمولاً در مجالس عروسی ثروتمندان، کدخدازادگان و خوانین صاحب نام به ترتیب شخصیت و سن و سال مدعوین، فی‌البداهه ساخته و اجرا می‌شد و صد البته گاه با تمجید و تکریم و زمانی نیز به جهت کم عنایتی طرف خطاب، کار به هجو و هزل می‌انجامید. سالها گذشت و من کمی پخته‌تر شدم. از برکت کشش‌های مرموز ذوقی در محیط محدود و بسته و مقید ساکنان

شهری که از تعزیه و شبیه‌خوانی چیزی را فراتر بر نمی‌تافتند، قدم بر روی سن تئاتر مدرسه گذاشتم.

ماجرای از آنجا آغاز شد که به عنوان راهنما به بازیگری تذکر دادم که می‌بایست اینگونه اجرای نقش کنید و این شد بلای جانی برای من، که همگان مصرانه ایستادند که خود این نقش را بازی کنم و اینگونه شدم هنرپیشه‌ای که بیشتر نمایشنامه‌هایی را که خود می‌نوشتم بازی می‌کردم... در این اولین باری است که پرده از این راز که چندان خوش آیند فکر و اندیشه همشهریانم نبود، بر برداشتم. این اولین نقش را در سالی اجرا کردم که کلاس سوم دبیرستان بودم و علی‌رغم همه ایرادگیری‌ها و قضاوت‌های مثبت و منفی مردم، صرفاً با آن نیت که از طریق فروش بلیت کسب درآمد، کفش و لباس عید نوروز همکلاسان پی بضاعتم را تأمین می‌کردم، هیچ خللی به ایده‌ی من ایجاد نشد. درست به خاطر دارم که آخرین نقش را در نمایشنامه‌ی رستم و سهراب، در سال آخر دبیرستان (۱۳۳۷) برای مهمانانی که از تهران آمده بودند، در سالن شیر و خورشید زابل اجرا کردم. سال ۱۳۳۹ بعد از قبولی در دانشسرای عالی تهران، سه ماه در تئاتر تفکری تهران با بازیکنان زنده‌ای همچون ناصر کوره‌چیان، عزت‌الله مقبلی و همسرش، منوچهر نودری و... یون بازی کردم و بعد به علت بُعد مسافت میان محل تئاتر و محل سکونت (خیابان خواجه نصیرالملک) و نیز به خاطر مشغله‌های درسی، از ادامه بازی در تئاتر دست کشیدم. به این ترتیب اولین سکویی را که سبب تعالی فکر و روح و اندیشه من می‌شد، برای همیشه ترک کردم.

بدیهی است که در حاشیه و یا به موازات فعالیت‌های ذوقی، بازیگری و نمایشنامه‌نویسی چندین شعر و ترانه، به عنوان پیش‌پرده، برای اجرای خود و یا افراد مختلف، سروده بودم که یکی از آنها ماجرای پیش‌پرده‌ای است که به وسیله‌ی دو برادر کوچک‌ترم اجرا و «مستر جی. وی وریهو» از آن به اسم یک نمونه‌ی شعر فرهنگ مردمی یا فولکلور اسم برده و با متنی انگلیسی در زمان استادی دانشگاه آمریکا، آن را در کتاب خود به چاپ می‌رساند.

نویسنده در سال ۱۳۳۵ پیش‌پرده‌ای را که فوقاً اشاره کردم، برای برادرانم سرودم که به علت استقبال بارها تکرار و اجرا شد. بگذریم که مطالعات و کند و کاوهای بعدی من، مرا با این جمله‌ی معروف مؤلف (گمنام) تاریخ سیستان آشنا کرد که "تا پارسیان بودند سخن به رود گفتندی به شیوه‌ی خسروانی" و اینگونه هم خود ناخواسته در کنار غیچک اسماعیل آرچنگ، از پی هزار و چهارصد سال، به شیوه‌ی خسروانی سخن به غیچک گفتمی؛ همچنانکه همدستان پیش «پسران دولت» با نوای دف و دایره، فی‌البداهه شعر همی گفتند و صد البته به شیوه‌ی خسروانی. تو پنداری سیستان در این زمینه میراث داری است که هرگز از حجت خالی نخواهد شد و این از عجایب است، تشابه پنهان کاری من با آن کسی که برای اولین بار عود را به حجت حاضر به افشای نام خویش نشد. به نقل از تاریخ ادبیات ایرانیان عصر ساسانی، نویسنده تاریخ الحکما (نزهه الارواح) می‌نویسد که "عود را یک تن از ایرانیان ایجاد کرد و نخواست نام او آشکار شود"، همانگونه که خود به هنگام ضبط ترانه‌های سیستانی سروده و ساخته و پرداخته‌ی خودم که در سال ۱۳۵۶ در رادیو مشهد به کمک برادرم ضبط کردم، به خاطر ترس از قضاوت‌های نه چندان معقول شهروندان خویش، به شدت رنج می‌بردم؛ زیرا از طر مرمم آن روزگار دیارم، خواندن ترانه، آن هم با همنوایی غیچک که آلت موسیقی متداول گروه می‌نوازنده‌ی دوره گرد پائین دست جامعه به حساب می‌آمد، نوعی حرمت‌شکنی بود به افراد و مل من که هم در کسوت دبیری بودم و هم از سوی خاندان عیال که به دلیل برخی معصبات اجتماعی و فرهنگی هیچ نوع عذری را از سوی من موجه نمی‌دانستند. به همین سبب من به جهت احساس تعهد در احیاء فرهنگ در حال نزع زادگاه خود، و از همه مهمتر، به امید در هم شکستن محدودیت‌های متداول جامعه، با توسل به اسم مستعار «بدیل» شماری از ترانه‌های بومی بازسازی شده‌ی دیار خود را با شعر و صدای خود، جان دوباره بخشیدم. در عین حال که از تلاش‌های پیگیر و مردم‌پسند عزیزان شهروندم، شادروانان رضا شریف مقدم و

استاد علی شهری نیز غافل نبودم. در واقع این جوشش فرهنگی سالها پیشتر از این یعنی در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۳۰ شمسی در چشمه‌ی جوشان ذوقیات من سر و سامان گرفته بود و من همچنانکه قبلاً نیز اشاره کردم، اعتراف می‌کنم که آن روزنه‌ای که پای من و احساس و ذوق مرا به سوی شعر و ادبیات باز کرد، سن تئاتر مدرسه بود که به عنوان گواه به یک نمونه‌ی کوچک به گونه‌ی شعر پیش‌برده‌ای که در آن روزگار سروده بودم و بعد از اجرای برادرانم پروین و جی.وی وریهو» مشهور به «یان وریهو» (معلم زبان آن روزمان و استاد بعدی دانشگاه میشیگان آمریکا) بعدها به عنوان شعر فولکلور با متن انگلیسی توسط این استاد منتشر شد. به طوری‌که همین ابن پیش‌برده (قبل از سال ۱۳۳۵) اولین اثر سروده شده‌ی بومی من نبوده است، اما ارشادش خوب من، بزرگترین مدرک مستدلی شد برای کم کردن روی ادعا دارانی که به حکم کتب فهرست‌های چکیده از بخل‌ورزی‌های پایان‌ناپذیرشان آب در خانه را طبق ضرب‌المثل بومی حرمان می‌پندارند. با این تفاسیر، خشنودم که هنوز هم علی‌رغم گسترش و تنوع اوزان شری و تعدد سرایندگان کلاسیک، نمونه‌های بارزی از اشعار خسروانی در میان مردم رایج است؛ با آنکه سالمندان نمونه‌هایی از آنها را به خاطر دارند.

از بیاض قدرت شاه و پسران، شعر:

alyakba:r go:la sa:rdâr

عل یکبر گفته سردار

si:sa:d gow dâro neyzâr

سیصد گو دارو نیزار

bâle: xu:n-e me va:r dâr

بالِ خُونِ مه ور دار

از سروده‌های حسین رای:

šowka:t ke pâdošâ ša

شوکت که پادشا شه

ti: qatl-e ba:lo:č â ša

تی قتلِ بلوچا شه